

در عوض فعلن پس بر عین گو نام این گشته اندامی نیک خرد

### بیان مقطوع مضمر

داو چون اضممارتایش را سکون قطع کرد از آخر او قطع توان

یعنی متفَاعِل فقط باقی بماند در بدل هر کس چه مفعولین بنحوی

گشت زان مقطوع مضمر نام او این چنین شد در عمل انجام او

### بیان اخذ مضمر

خزچو متفَاعِل را در ر بود نامی او اضممار هم ساکن بنود

فعلن آمد در عوض ساکن بنوعین اخذ مضمر نام گوا می نور عین

### بیان اذالت ندال

در اذالت گشته چون متفَاعِلان امی برادر بس ندال آن را بنوا

### بیان ترفیل و مرفل

گشته در ترفیل تن افزون بران معنی متفَاعِلن تن را بدان

کن بدل متفَاعِلان خوش بگو یادوار از اول مرفل نام او

### فروع او پانزده اند

مستعملن فعلن فعلا تن مفاعلن مستعملن مفاعلان مستعملن

مفر اند مفر قطع مفر من نزل نزل مفر

فعلن مفعولن مستعملان مستعملان مفاعلان مفاعلان

مفر اند مفر قطع مفر نزل مفر من نزل مفر من نزل

مستعملان مستعملان

نزل نزل نزل مفر

بیان زحافات مفعولات کیہ زائد

نہیں چون آمد بہ مفعولات ہم حرف دوم یعنی فاگر وید کم

نہیں چون باقی مفعولات مدام در عوض کردہ مفاعیل قیام

بیان طوع و مطوعی

طی ز مفعولات و او اسقاط نشا بعد حذف و او ماندہ مفعولات

فاعلات آمد بجائیش و رد بدل نام مطوعی گشتہ اور ازین عمل

بیان خیل و مخبول

خیل فلو و او ہر دورا ر بود مولات آند از و اندر و جو

فعلات آمد عوض بر جای او      نام او مجنون شد ای نیک فر

### بیان وقت موقوف

وقت آمد نامی مفعولات      کرد ساکن ضم او شد بر هوا

جای مفعولات مفعولان بگو      ای پس موقوف بشمر نام او

### بیان کشف و کشفوت

کشف مفعولات را برید تا      ماند مفعولا از و باقی بجای

کرد مفعولن بجای او قیام      زین سبب او را بشد مکشفوت نام

### بیان صلیم و اصلیم

صلیم کرده روز مفعولات      نطق مفعولانند ای نیکو صفات

پس بجایش در عوض فعلن نشست      نام اوزان ای با در اصلیم است

### بیان رفع و مرفوع

رفع هم بر وقت از وی بی سبب      هم و قارا گشت از ان کم پیک سبب

ماند مفعولات عوض مفعول شد      نام مرفوعش از ان مقبول شد

### بیان جذع و مجذوع

جذع آمد صاف معنور را بود گفته مفعول حذف باقی است بود

فراع شد قایم مقامش سرسبز نام او قید و معنی شده است پس

### بیان نحو و منحر

شتر اک نخ شد یا جذع تا مفعول و تن رفت الا ماند لا

رفع بیاید در عوض لا دور شد نام او منحر از ان مشهور شد

### فروع او پانزده اند

مفاعیل فاعلات مفعولان مفعولن فاعلن مفعول فعلات

مبنن مطوی موزن کثون اصل مزیع مبنول

فراع <sup>۱</sup> رفع <sup>۲</sup> مفعولان <sup>۳</sup> مفعولن <sup>۴</sup> فاعلان <sup>۵</sup> فاعلن <sup>۶</sup> فعلان <sup>۷</sup> فعلن <sup>۸</sup> فعلن

مذوع منور مبنول موزن مبنول کثون مطوی مبنول مبنول مبنول مبنول

سابق بیان زحاف مستفعلن متصل کرده شد ازین جا بیان

زحاف مستفعلن منفصل که پنج اند بعثتم می آید

### بیان مبنن

بود آن مستفعلن پس متصل مستفعلن را کنون و آن منفصل

استفیع لرن را از خمین افتا و سیمین ماند متفعلن بمفاعلتش گزین

### بیان کف و مکفوف

استفیع لرن را چو از کف رفت زین مانده استغفار از ان دای زوی زین

### بیان تسبیح و تسبیح

آغاز تسبیح الف اندر بیان استفیع لرن گشته زان مستغفرا

### بیان قصر و مقصو

نون ساکن قصر ز آخر کرده دور استفیع لرن گشته مستفعل ضرور

### بیان حذف و محذوف

حذف لرن را برده این استغفرا هر کسی مفعول بر جای نین بخوانند

### فروع استفیع لرن منفصل

مفاعلتن مستفعل مستغفرا مفاعلتان مفعولین مفعولین مفاعلتان

بمنون بکفوف سنج بمنون تسبیح مقصود مفعول محذوف

سایه بیان حاف فاعلتان متصل کرده خند از نیجایان

فاع لرتن منفصل که هفت اند بقرین

فَاعِلَاتِنِ مُتَّصِلٌ بِرُفْعٍ مِنْ اِزِينِ فَاعِلَاتِنِ مُتَّصِلٌ بِرُفْعٍ مِنْ اِزِينِ

بیان کف و مکفوف

کف بر بود از فاعله بر حرف زین کرد و در آخر جوا اسقاط سکون

فَاعِلَاتِنِ مَانِدٌ قَائِمٌ بَعْدَ اِزَانِ نَامِ اَوْ مَكْفُوفٌ شَدَامِي مَهْرَبَانِ

بیان قصر و مقصو

فَاعِلَاتِنِ كَرُوْدٌ تَامًا هَمْ دُوْرٌ شَدَامِي مَهْرَبَانِ نَامِ اَوْ مَقْصُوْرٌ اِزَانِ مَشْهُوْرٌ شَدَامِي مَهْرَبَانِ

بیان حذف و محذوف

حذف هم تن برده ماند و فاعلا فاعل کن آن را بدل گشته بجای

بیان تبیین و تبیین

هم تن برده تبیین الف زاید بخوان فاعلاتان فاعلیان گشت از آن

بیان قبض و مقبوض

قبض حرف پنجم یا کین شکست فاعل کن آن بود مقبوضین گشت

بیان طمس و مطموس

طمس هم در فاعلاتن فاعله گشت فاعل بجاییش نام خود مطموس گشت

# بیان سلخ و مسلخ

رفت لاتن هم ز سلخ و فاع خوان با سکون عین و مستحسن بنام

## فروع فاع لاتن مفصل شش

فاع لات فاعلان فاع لمن فاع لیبان مفصلن مفصلان

کفوف مقصور مخذوف مسبق مقبوض مقبوض سن

فع فاع

مطلوب مسبق

ازین جا بیان جدول اوزان بجز نموده میشود که در تحت درگاه  
هر یک شعر مثال از مولف کتاب بذالین شرح اتم باقی درج است

### بجز

مفاعیلین مفاعیلین مفاعیلین

مفاعیلین مفاعیلین مفاعیلین

مفاعیلین مفاعیلین مفاعیلین

مفاعیلین مفاعیلین مفاعیلین

هرج شمن سالم

به جملایز و بی چون و چو طوطی کن زبان گویا

هرج شمن هر وقت ضرب مسبق

و لا تعشوا و ایاه سوا از و سوا

هزج سدس خرب مقبوض مقصور  
 ای یاربیا ییا کجا کے  
 ہزج سدس کفوف مخدوف  
 چونو یارب جف کار ندیدم  
 ہزج سدس خرب مقبوض مخدوف  
 کروم ز سہ ہمار تو بہ  
 ہزج سدس اخوم اشتر مقصور  
 بی خود شرح می استیم ہز  
 ہزج سدس اخوم اشتر مخدوف  
 در خود جز تو دیگر ندیدم  
 ہزج سدس خرب عروض خربا <sup>سالم</sup>  
 تابود بقایافت از تو بستہ  
 ہزج سدس خرب مقبوض مقصور  
 داعی کرد بد دوست بہار بست

مفعول مفاعلن مفاعیل  
 تاچسند جفاوبی و فاس  
 مفاعیل مفاعیل مفعولن  
 ستم گار دل آزار ندیدم  
 مفعول مفاعلن مفعول  
 بر تو چمن منندار تو بہ  
 مفعولن فاعلن مفاعیل  
 بی ساغزوبی شراب ستم  
 مفعولن فاعلن مفعولن  
 لاکن زین چشم تر ندیدم  
 مفعول مفاعیل مفاعیلن  
 موجود فنا یافت از تو باقی  
 مفعول مفاعیل مفاعیل  
 داعی کرد بد دوست بہار بست



هنون مسدس منجم کشته خردوشن شریک

آئینه دل اگر صفا داره

هنج مربع سالم

قباقی بن ساقی

هنج مربع مکفوف مقصود

همه اوست همه اوست

هنج مربع مکفوف مخدوف

یکه دان یکه گو

هنج مربع صمد ابتدا خرب خوش ضرب سالم

چون رنگ عیان هستی

مفعولین فاعلین مفاعیلین

همواره در نظر نه داره

مفاعیلین مفاعیلین

بن ساقی مئے باقی

مفاعیلین مفاعیلین

همه اوست همه اوست

مفاعیلین مفعولین

یکه بن یکه جو

مفعولین مفاعیلین

چون بوی کفسان هستی

بدانکه

رباعی که آزاد و بیستی و ترانه گویند از مختصر عبارت عجب اسم اوزان نشیر

بست و چهارم مختصر ساخته مختصر یہ بحج ہنج کرده اند و جملہ

زحافات کہ در وزن رباعی کار برودہ اند از بہت زیادہ نیست

هجرت شمن زونی غریب و بی سلام  
 هم تو من ترسایم هم کاو زین دارم  
 هجرت شمن کافوت و زهر بچون  
 گهی صاف گهی در گوی شیشه و ساسه  
 هجرت شمن مقبوض  
 که کند که از خودی خود می جدا شوم  
 هجرت شمن مقبوض و غرض و غرض <sup>مستغنی</sup>  
 گهی بسیار پنهان گهی رنگ گل عیان  
 هجرت شمن رو به آفتاب <sup>مقصود</sup> کفوف غرض و غرض  
 فی جایی مکان و زنی نام نشان است  
 هجرت شمن مقبوض و غرض و غرض <sup>مقصود</sup>  
 اگر صلح و گزاف اگر مغز و گریه است  
 هجرت شمن جزوی است جزوی سالم  
 در بیان نهی گنجی نام تو چنان گویم

مقبول فاعیلین فاعیلین  
 در سبجه نهان گشته بر ز نام  
 مفاعیلین مفاعیلین مفاعیلین  
 گهی است گهی نیست گهی فانی و باقی  
 مفاعیلین مفاعیلین مفاعیلین  
 ز خود گزاشته خود بخود مرد با خدا شوم  
 مفاعیلین مفاعیلین مفاعیلین  
 گهی خفی گهی حلی گهی عیان گهی نهان  
 مقبول مفاعیلین مفاعیلین  
 باقی چه توان گفت که چو نیست چنان است  
 مفاعیلین مفاعیلین مفاعیلین  
 اگر رنگ و گریه است همه است همه نیست  
 فاعیلین مفاعیلین فاعیلین  
 در نظر نهی آبی بی نشان کجا بودیم

پنج شنبه و پنجشنبه و پنجشنبه و پنجشنبه و پنجشنبه  
 من آن ستم که بودم بقادانی بفاست  
 پنج شنبه و پنجشنبه و پنجشنبه و پنجشنبه و پنجشنبه  
 به من هست به جان فتنه بوست هر گل  
 پنج شنبه و پنجشنبه و پنجشنبه و پنجشنبه و پنجشنبه  
 می آید درین شبت زهی نیست کجا بودیم  
 پنج شنبه و پنجشنبه و پنجشنبه و پنجشنبه و پنجشنبه  
 خداز تو بود یار جدا گویا نیست  
 من پنج سدس سالم  
 تو نام دلبر جانے نمی دانے  
 پنج سدس سالم عرض و ضرب مقصود  
 یکی را برین بونی بگزارا سے یار  
 پنج سدس سالم عرض و ضرب و خدو  
 بیت خود را خدو نهسته بودیم

مفاعیل فاعیل مفاعیل مفاعیل مفاعیل  
 من آن بوم که ستم فنا نهی فنا به حسیت  
 مفاعیل فاعیل فاعیل مفاعیل فاعیل فاعیل  
 نهانست عیان هم چو رنگ است بهر گل  
 مفعول مفاعیل مفاعیل مفاعیل مفاعیل  
 والذ نشان نیست مکان نیست کجا بودیم  
 مفاعیل مفاعیل مفاعیل مفاعیل مفاعیل  
 نظر کشا خبر و اربیا به بین کجا نیست  
 مفاعیل مفاعیل مفاعیل مفاعیل مفاعیل  
 نمی دانی ز نادانی نمی دانے  
 مفاعیل مفاعیل مفاعیل مفاعیل مفاعیل  
 یکی را دو به بسند احوال زار  
 مفاعیل مفاعیل مفاعیل مفاعیل مفاعیل  
 گویا کاش بجا درنت بودیم

از حاف رباعی صدر و ابتدا از مفعولن اخدم باشد از مفعول اخدم  
 بهر تقدیر بنا بر هر یک دوازده وزن ماند و اجرانی شوهر و فاعلن اشتر  
 یا مفعول اخدم یا مفاعلن مقبوض یا مفعولن اخدم یا مفاعل  
 مکشوف یا مفاعلن سالم یا فعل محبوب یا مفعول اهتم یا فاعل ازل یا مفعول  
 بحر هزج تمام شد

بحر هزج

مستفعلن مستفعلن مستفعلن مستفعلن	بحر هزج شمن سالم
تا چند فکر این آن مدرس باقی هوس	باقی منه دن جهان بعربس باقی هوس
مستفعلن مستفعلن مستفعلن مستفعلن	رب هزج شمن نذل
ترکی نگاری چاکلی ناوک زلی ابرو کمان	دیدم بی شیرین لبی گلگون رخ شکر دانه
مفتعلن مفتعلن مفتعلن مفتعلن	رب هزج شمن مطوع
بسیج مکن بیج گوی بیج تو امی بهیچدان	بیج بو و بیج بو و بیج همه کار جهان
مفتعلن مفاعلن مفتعلن مفاعلن	رب هزج شمن مطوی مخبون
وصف تو کی بیان شو و هر سر سوزبان شود	هر سر سوزبان شو و وصف تو کی بیان شود

رجب ز شمن مجنون مطوسه  
 فراموشی تا به کجا من و لوی تا به کجا  
 زجر شمن بطوی خردی شود ویم و خون چهارم  
 شانه مشاط شوم به زلف تو جا بکنم  
 زجر شمن بطوی مجنون مقطوع  
 تاله کشم به هجر او تا خبری خواهد شد  
 رجب ز سدس سالم  
 ساقی کجا تا بر کند جامی ز می  
 رجب ز سدس مطوی  
 نیست مرا جسته تو در گل بدنی  
 جرم سدس مطوی مجنون  
 سز ز تنم جدا کنی رود بود  
 رجب ز سدس مجنون  
 چو جان ز تن شود می جدا کنم

مفاعلهن مفعلهن مفاعلهن مفعلهن  
 رمن جدا تا به کجا چنین دومی تا به کجا  
 مفعلهن مفعلهن مفاعلهن مفعلهن  
 ساخر پر باد و شوم به فعل تو لب زخم  
 مفعلهن مفاعلهن مفعلهن مفعلهن  
 او ز دم به در او تا اثر می خواهد شد  
 مستفعلن مستفعلن مستفعلن مستفعلن  
 مطرب کجا تا بر زند چنگی و نی  
 مفعلهن مفعلهن مفعلهن مفعلهن  
 نیست ترا هم و گری همچو منی  
 مفعلهن مفاعلهن مفاعلهن مفاعلهن  
 هر چه بین جفا کنی سزا بود  
 مفاعلهن مفاعلهن مفاعلهن مفاعلهن  
 با منم با منم با منم با منم

بجزندس مطوی مقطوع

تاب غمت چشم تری میدارم

ربنذ مربع سالم

ساقی بیاصهبابن

ربنذ مربع مطوی

بروده ولم دل بر من

مفتعلن مفتعلن مفعولن

ترشده ام پرده در می میدارم

مفتعلن مفتعلن

آن راح روح افزا بن

مفتعلن مفتعلن

نیست کنون دل بر من

بکرمل

بکرمل شمن سالم

ناله پر شور من گر شرب پامی نماید

بکرمل شمن سالم سبغ

ای خست زینت حسرت هر در

بکرمل شمن خردی شکول خردی سالم

خردی به شکل انسان دیدم ندیده بودم

رمل شمن صدر با بد سالم

فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن

دیده خون بار هر دم جوشن یا نمی آید

فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلیان

وی لب خنده ات چون عقد پروین

فعلات فاعلاتن فعلات فاعلاتن

از دیده بیکر جان دیدم ندیده بودم

فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلن

تو خوب بینی و سامان نج و آرائی مسا

رمل شمن مخنون

قد تو طولی حبت خط تو طولی بستمان

رمل شمن سالم عرض و ضرب مقصور

بود نابود آن و این قدر علم بالصواب

رمل شمن رو ابتدا سالم خوش بون <sup>سینج</sup> و ضرب

گرید پرستند که یار تو کجا بود و کجا است

رمل شمن سالم عرض و ضرب مخنون

ای ضیائی چشم مردم روی نشان شما

رمل شمن رو ابتدا سالم خوش بون <sup>سینج</sup> ضرب مقطع

دوره خوش بید هر قطره چو دریای است

رمل شمن رو ابتدا سالم خوش بون عرض و ضرب مقصور

لا شذاع که چون عارض نشان تو نیست

رمل سندس سالم

مرج آواره گی و وحشت تنهای با

فعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلاتن

رخ تو لاله حمل لب تو غنچه خندان

فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن

میکنند هر کس سخن و اندر علم بالصواب

فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلیاتن

فاش گویم که در پرده به با بود و با است

فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن

مجمع دل با بود رفت پریشان شما

فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلاتن

خرد کل هست اگر دین نیایلی هست

فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلاتن

غنچه خون گشت که همچون خندان تو نیست

فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن



اینکه در این اولاد می شناسم

اینکه در این اولاد می شناسم

تا بدریا چون جناب افتاد و ایام

در صد سال بعد از این عروج ضرب می خورد

جان تن درت و در جانی هنوز

در صد سال بعد از این عروج ضرب می خورد

حال وصل خالی است خیال

در صد سال بعد از این عروج ضرب می خورد

فقطه از قامت بالای تو ناست

در صد سال بعد از این عروج ضرب می خورد

جان به لب آمد کجائی

در صد سال بعد از این عروج ضرب می خورد

بخت سمانه نزارم

در صد سال بعد از این عروج ضرب می خورد

در صد سال بعد از این عروج ضرب می خورد

در این عروج ضرب می خورد

فاعلاتن فاعلاتن فاعلان

از تعیین در مجاب افتاده ایم

فاعلاتن فاعلاتن فاعلان

گونه مانم من به من بانی هنوز

فاعلاتن فاعلاتن فاعلان

چاره حجب در محال است محال

فاعلاتن فاعلاتن فاعلان

مستهم هفت قدیست چه است

فاعلاتن فاعلاتن فاعلان

تا کجا و در جبهه ای

فاعلاتن فاعلاتن فاعلان

مخاطب سمانه نزارم

فاعلاتن فاعلاتن فاعلان

مخاطب سمانه نزارم



بحر متقارب شمن سالم  
 چنان و او ساقی شراب استم  
 متقارب شمن سالم عرض و ضرب مقصود  
 پیر جا که بینی ظهور خداست  
 متقارب شمن سالم مخدوف مقصود  
 به خود بین که در تست ذات خدا  
 متقارب شمن سالم جزوی سالم  
 جان لب آمد جانان نه آمد  
 متقارب شمن سالم جزوی سالم عرض و ضرب  
 آینه حیران ان روی رخشان  
 متقارب شمن سالم جزوی مخدوف  
 به عشقت شدم ز خود خجسته  
 متقارب شمن مقبوض ان لم  
 بسیار ساقی شراب باقی

فعولن فعولن فعولن فعولن  
 که بی ساعه و شیشه تا شتر مستم  
 فعولن فعولن فعولن فعولن  
 که چون بوی گل مست از گل جداست  
 فعولن فعولن فعولن فعل  
 ز آینه کی عکس باشد جدا  
 فعولن فعولن فعولن فعولن  
 افسوس تا رفتن جان نه آمد  
 فعولن فعولن فعولن فعولان  
 سبیل پریشان زمان نعلت بیجان  
 فعولن فعل فعل فعولن فعل  
 نه بود شمش ز تن نه پرواز  
 فعولن فعلن فعولن فعلن  
 شراب باقی بسیار ساقی

شماره یکم این کتاب در علم عربی

زلف ابرو غضب نمود

مقارب مسکس سالم

نیازی نه یار چه سازم

مقارب مسکس عروس ضرب و خدو

تور خود خدارا به بین

فعل فعلین فعل فعلین

کمان کشیده امین کثود

فعلین فعلین فعلین

چه سازم خدارا چه سازم

فعلین فعلین فعل

رنج خود خدارا به بین

بجز متدارک

بجز متدارک دشمن سالم

در جهان باقی کی بود چون تو کس

متدارک دشمن همچون

به نام به نام رنج خود حسنا

متدارک دشمن و می سالم حسنی

چند بید می بند ز اهدا

متدارک دشمن بقطر

فاعلین فاعلین فاعلین فاعلین

بی طمع بی نفس بی هوای بی هوس

فعلین فعلین فعلین فعلین

بکش بکش اگره دل ما

فاعلین فعلین فاعلین فعلین

بند بید می چند ز اهدا

فعلین فعلین فعلین فعلین

انکی زار و خوارم و آرس

مقدارک سدس منقولع

رویم سو سے رویتا ہ

مقدارک سدس مننون

ہفت صنا چکنم

مکروان

مکروان مشن سالم

جبابہ بیط حادہ نام کنار کوشی جس حکیم

مکروان سدس سالم

خطابہ کنم عطا بہ کنی حجب بیاد

مکروان سدس صمدیابتہ مستعمل شمسالم

بیابیا غم حیسب در فزین شد

مکروان سدس صمدیابتہ مستعمل شمسالم

مکروان سدس صمدیابتہ مستعمل شمسالم

مکروان سدس صمدیابتہ مستعمل شمسالم

مکروان سدس صمدیابتہ مستعمل شمسالم

مکروان سدس صمدیابتہ مستعمل شمسالم

مکروان سدس صمدیابتہ مستعمل شمسالم

مکروان سدس صمدیابتہ مستعمل شمسالم

مکروان سدس صمدیابتہ مستعمل شمسالم

مکروان سدس صمدیابتہ مستعمل شمسالم

مکروان سدس صمدیابتہ مستعمل شمسالم

مکروان سدس صمدیابتہ مستعمل شمسالم

مکروان سدس صمدیابتہ مستعمل شمسالم

مکروان سدس صمدیابتہ مستعمل شمسالم

مکروان سدس صمدیابتہ مستعمل شمسالم

مکروان سدس صمدیابتہ مستعمل شمسالم

مکروان سدس صمدیابتہ مستعمل شمسالم

مکروان سدس صمدیابتہ مستعمل شمسالم

بحر و افترسدن سالم عروق و ضرب طیون  
بیاض نما جفا نما شد ارا

مفاعلتن مفاعلتن فمولن  
جفا نما بیاض نما خدارا

### بحر کامل

بحر کامل شمن سالم  
نه زجان کشتی رها کنی غصبت دلم با کنی  
بحر کامل شمن خردی سالم خردی منم  
چکنه بحر توای منم خستنه چاره جان کنی

متفاعلتن متفاعلتن متفاعلتن  
بو همه عذاب جفا کنی تو صوبت هم کنی  
متفاعلتن متفاعلتن متفاعلتن  
که چوین زینج تو جان هم تو بگره ای که جان کنی

بحر کامل مسدس سالم  
صنما بیازره گرم بیزم نشین  
بحر کامل مسدس ابتدا سالم عروق و ضرب طیون

متفاعلتن متفاعلتن متفاعلتن  
بخدا از رخ فراق تو شده ام خرن  
متفاعلتن متفاعلتن متفاعلتن

صنما بیازره کاند غمت ز فتم زجان  
بحر کامل مربع سالم  
تو جفا کنی مکنم و فنا

بخدا چنین تا کی کنم شور و فغان  
متفاعلتن متفاعلتن  
بکنم و فنا تو کنی جفا

### بحر متشرح

بخرن مشرت مشن ساسالم  
 زلفت کشد در زنجیر خزان بدو تاجر  
 بخرن مشرت مطوی و غیره مطوی بخرن  
 کیست بخرن جناب مالک هر دو جهان  
 منشخ مشرت مطوی هر دو می کشون  
 مخزن لطف و کرم سعدن مهر وفا  
 منشخ مطوی و غیره مطوی بخرن  
 در نظر هوشیار هست همه ذاب  
 منشخ مشرت مطوی عرض و ضرب منخور  
 عارض نیکویی اوست شک گل تر  
 منشخ سدس مطوی  
 عهد مه بجز تو بارتابه کجا  
 منشخ سدس مطوی عرض و ضرب <sup>مقطع</sup>  
 در دول بقرار رسیدانی

مستفعلن فاعلات مستعلن فاعلات  
 شاهین بنظر بخرن مشرت بدو مگر  
 مستعلن فاعلات مستعلن فاعلان  
 خواجه هر دو سراجی کون مکان  
 مستعلن فاعلان مستعلن فاعلان  
 مصدر فیض اتم منظر صدق و صفای  
 مستعلن فاعلات مستعلن فاع  
 نظیر و گرداب موج قطره سید  
 مستعلن فاعلات مستعلن فاع  
 قامت و بجوی اوست مثل صنوبر  
 مستعلن فاعلات مستعلن  
 تابه کجا انتظار تابه کجا  
 مستعلن فاعلات مستعلن  
 حال و علم می نگار رسیدانی



بی نگار خوشش کے بود  
مقتضیٰ بخبروی مجنون خبروی بطوک

این بہار خوشش کے بود  
معا عیلم منتقلن

اگر نیت گلب نم  
بحر مضارح

نشدن بہت در چشم  
بحر مضارح

مضارح معین خبروی خرب و می سالم  
گر یازن نباشد جانم بہ تن نباشد  
بحر مضارح خبروی خبروی سالم خبروی

مفعول فاعلان مفعول فاعلان  
جانم بہ تن نباشد گریار من نہ باشد  
مفعول فاعلان مفعول فاعلان

از قاتلین مہلش از دست غمہ چہان  
بحر مضارح خرب مکتوف مقصور

باقی نہ ماند باقی یک مار و گریبان  
مفعول فاعلان مفعول فاعلان

در سر ہوائی کوچہ جانانم آرزوست  
بحر مضارح مثنیٰ مکتوف و ضرب سالم

کی از بہار گلبرج بستانم آرزوست  
مفعول فاعلان مفعول فاعلان

افسوس شد بہار خزان است و چہنما  
بحر مضارح مثنیٰ مکتوف و ضرب مقصود

اگر در غبار شد چہرہ سمنما  
مفاعیل فاعلان مفاعیل فاعلان

چو آنست گزنگار ستم کار در جہان

چو من کہست جان نثار وفا دار و چہان



بحر مضارع اخرب کفوفت معروض ضرب مخدو

مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

خورشید رابع شد که چو آن رخ شود نشد

کاهیده ما و نو که چو ابرو شود نشد

بحر مضارع مسدس کفوفت معروض ضرب سالم

مفعول فاعلات مفاعیلن

آن یار بی نشانست کجا جویم

ایقان است بی گمان است چه در گویم

مضارع مسدس کفوفت معروض ضرب مخدو

مفاعیلن فاعلات مفعولن

بمن هست آن نگار خدا را

خدا هست در کنار خدا را

مضارع مسدس کفوفت معروض ضرب مخدو

مفعول فاعلات مفعولن

در باغ گلستانند ارباب

افسوسش شد بهار نیامد

مضارع مسدس کفوفت معروض ضرب مقصود

مفاعیلن فاعلات مفاعیلن

بیایار در کنار بهار است

مرا بی توار بهار چه کار است

### بحر محبت

محبت مشتمل معروض سالم و ضرب مخدو

مستفعلن فاعلاتن مستفعلن فاعلن

از جور تو ای ستمگر باقی فنا میشود

وز رطفت تو ای همین فانی بقاء میرود

محبت مشتمل محسبون

مفاعیلن فعلاتن مفاعیلن فعلاتن



بیاروم چو برانی ز کولی خود بچایم  
بخت ششمین عرض و ضرب مخبون

نگر که از تو قرین است یار اگر عین است  
مجت مخبون عرض و ضرب مخبون

نه تمام رخس را اگر نظاره کنم

مجت ششمین عرض و ضرب مقطوع  
به عشق زلف و رخسار آن سرشت

بخت ششمین ابج و ضرب مقصوم مسفع

ترا که با من بسکین سر جفایم است  
بخت ششمین و ابج و ضرب مخبون

کجا سر و دایش بود کجا من

مجت مربع مخبون

ز دل غلام تو هستم

مجت مربع مخبون مقصور

برور با و نه خیر و عیار نیز جایم

مفاعلهن فعلا تن مفاعلهن فعلا تن

که و انگردن چشم تو بیدار بین است

مفاعلهن فعلا تن مفاعلهن فعلهن

زگری روی زمین را پر از ستاره کنم

مفاعلهن فعلا تن مفاعلهن فعلهن

رسق بست درین چاه بیشتر اندر

مفاعلهن فعلا تن مفاعلهن فعلا تن

ترجمی بگر آخرا که قبلا می هست

مفاعلهن مفعولن مفاعلهن فع

کجا غم عشق او کجا و لا من

مفاعلهن فعلا تن

غلام نام تو هستم

مفاعلهن فعلا تن